

خلاصه کتاب

ایگو دشمن من است

نویسنده : رایان هالیدی

تهیه شده توسط تیم آموزشی رایینز



به قول چرچیل، حقایق از خیالات بهترند.

هرچند ما هم مانند دیگران رؤیای بزرگ بودن را در سر می پرورانیم، می دانیم مسیر رسیدن به آن با آن ها بسیار متفاوت است. ما با پیروی از مسیر شرمن و ایسوکراتیس می دانیم که ایگو در آن مسیر دشمن ماست، لذا به موفقیت که رسیدیم، نه غرق در آن بلکه قوی تر از پیش خواهیم شد.

حرف، حرف، حرف

آنان که می دانند خاموش اند.

آنان که نمیدانند حرف می زنند.

لاؤ تسو

وسوسه

این وسوسه ای است که در همه هست، وسوسه ی حرف زدن و جار و جنجال به راه انداختن به جای عمل.

آن مستطیل خالی در فیس بوک از ما می پرسد: در ذهنتان چه می گذرد؟

تویتر صدایمان می زند: «یک توییت تازه بنویس»، تامبلر، لینکداین، اینباکس ما، آیفون ما، یا قسمت نظرات زیر مقاله ای که خوانده ای.

این جاهای خالی التماس می کنند تا از افکار، تصاویر و داستان های ما پُر شوند. از کارهایی که قرار است انجام دهیم، از این که چیزها چگونه باید یا می تواند باشد، از آنچه امیدواریم اتفاق بیفتد.

فن آوری، از ما می خواهد، ترغیبمان می کند و التماس می کند حرف
بزنیم.

به تقریب در همه جای دنیا، تظاهر کردن های ما در شبکه های
اجتماعی مثبت تلقی می شود.

همه ی ماجرا درباره ی این است: «بگذار برایت بگویم که اوضاع چه
قدر خوب است، بین من چه قدر مهم هستم». ماجرا به ندرت درباره
ی واقعیت است: «من می ترسم، دارم به سختی تقلا می کنم، نمی
دانم».

ما در ابتدای هر مسیری، هیجان زده و دستپاچه ایم. بنابراین سعی
می کنیم از بیرون خودمان را آرام کنیم نه از درون. در همه ی ما بخش
ضعیفی هست که - مثل یک اتحادیه ی صنفی - گرچه تماماً بداندیش
و بدخواه نیست، هنوز می خواهد در پایان روز با این که کوچ کترین
زحمتی به خودش نداده، تا می تواند اعتبار و توجه عموم را کسب کند.
ما این بخش را ایگو می نامیم.

سکوت

گمان می کنیم سکوت نشانه ی ضعف است. غفلت از آن به مثابه
مرگ است (برای ایگو حقیقت هم همین است). بنابراین حرف می
زنیم و حرف می زنیم، گویی که جانمان به آن وابسته است.

در واقعیت، سکوت نوعی قدرت است؛ به ویژه در ابتدای هر سفر.

تنها مزیت سکوت در میان وراجی های دیگران، انعطاف پذیر راهبردی،
تنها مزیت سکوت اختیار کردن در میان وراجی های دیگران نیست.

بلکه نوعی روانشناسی هم هست. هزیود شاعر چنين مفهومی را در ذهن داشت که گفت:

«بهترین گنجینه ی انسان، زبان ممسک است».

حرف زدن توان ما را تحلیل می برد، حرف زدن و عمل کردن برای هدفی مشترک رقابت می کنند. تحقیقات نشان می دهند گرچه ترسیم کردن هدف امری مهم است، اما از آنجا به بعد، ذهن ما آن را با پیشرفت واقعی اشتباه می گیرد. در به زبان آوردن کلمات هم همین اتفاق می افتد. حتی نشان داده شده که بلند صحبت کردن با خودمان در حین کار بر روی مشکلات دشوار، بصیرت و توفیق ما را به طرز مشهودی کاهش می دهد. بعد از صرف وقت بسیار برای فکر کردن، توضیح دادن و حرف زدن درباره ی کاری، حس می کنیم به دستیابی به آن نزدیکتر شده ایم. یا بدتر از آن، اوضاع که سخت می شود، حس می کنیم می توانیم کل پروژه را کنار بیندازیم، چون تمام تلاشمان را گذاشته ایم، گرچه صد البته که نگذاشته ایم.

هرچه کار دشوارتر و نتیجه ی آن نامشخص تر باشد، حرف زدن برایمان گران تر تمام می شود و از مسئولیت پذیری واقعی دورتر و دورتر می شویم.

حرف زدن، همه ی نیرویی را که به شدت نیاز داریم تا بر مانع میان ما و خلاقیت مان فائق شویم از ما می گیرد؛ مانعی که استیون پرسفیلد آن را «مقاومت» می خواند. موفقیت تلاش ۱۰۰ درصدی ما را می طلبد و حرف زدن، بخشی از آن به کار گرفتن، فیلتر می کند.